

يك ماه شب و روز بمن خوب گذشت

آن ماه دو هفته را چو دیدم امسال

(۱۹)

☆ ☆ ☆

در روی زمین برهنگی رخت منست

هر چند که پشت خم تخت منست

خورشید فلک ستاره بخت منست

با اینهمه جور چرخ ز بی مهری ماه

(۲۰)

☆ ☆ ☆

در آتش و خون برای کس مانده نیست

هر چند که انقلاب را قاعده نیست

بهر ملل ضعیف بی فایده نیست

اما دول قوی چه در جنک شوند

(۲۱)

☆ ☆ ☆

در مسلك ماشاه و گدا هر دو یکیست

در دیده ما فقر و غنا هر دو یکیست

دردا که خداو ناخدا هر دو یکیست

در کشتی بشکسته طوفانی ما

(۲۲)

☆ ☆ ☆

از دست شکستگان شوی رنجه درست

در اینره سخت گر شود پای تو سست

گر مرد هنر وری کنون نوبت تست

هر چیز که خواستی مهیا کردند

(۲۳)

☆ ☆ ☆

دیروز بکعبه دوش در دیر گذشت

عمری که مرا بگردش و سیر گذشت

از دولت مرك آن بلاخیر گذشت

هر چند که زندگی بلا بود اما

(۲۴)

☆ ☆ ☆

وین ذلت لایزال بی علت نیست

در دهر چوما کسی بدین ذلت نیست

تقصیر همین ز جانب دولت نیست

هست از طرف ملت بی علم قصور

(۲۵)

☆ ☆ ☆

ور هست یقین ز دوده انسان نیست

آنکس که ز راه جور شدشادان کیست

پس فرق میان آدم و حیوان چیست

گر عاطفه نیست امتیاز بشری

(۲۶)

☆ ☆ ☆

بدبختی ما همیشه بیش از پیش است

نادانی و جهل تا که ما را کیش است

بی شبهه خرابی معارف بیش است

هر چند ادارات خرابند همه

(۲۷)

☆ ☆ ☆

گر منکر جنک خامه طوفان است

گر طالب صلح نامه طوفان است

يك چند دیگر ادامه طوفان است

مقصود از این سیاست جنک و گریز

(۲۸)

دربای پر آب چشم نمناک من است صحرای پر آتش دل صدچاک منست

آنرا که دهد زمانه بر باد فنا از دست غم تو عاقبت خاک منست

(۲۹)

دردی بتر از علت نادانی نیست جز علم دواى این پریشانی نیست

با آنکه بروی گنج منزل دارد بدبخت و فقیر تر ز ایرانی نیست

(۳۰)

در غم کده‌ای که شادیش جز غم نیست تنها نه همین خاطر ما خرم نیست

بر هر که نظر کنی گرفتار غم است گویا دل شاد در همه عالم نیست

(۳۱)

چون ابر بهار چشم خون بار من است چون غنچه نشکفته دل زار منست

فریاد و فغان و ناله هر شب تا صبح چون مرغ اسیر در قفس کار منست

(۳۲)

هر خواجه که خیل و حشم بیشتر است درد و غم ورنج و المش بیشتر است

دنیا نبود جای سرور و شادی هر بیشتری درد و غمش بیشتر است

(۳۳)

این زمزمه‌های غیر مستحسن چیست وین قطع مذاکرات بنیان کن چیست

گر دوست کند جفا و دشمن هم جور پس فرق میان دوست با دشمن چیست

(۳۴)

تا پایه معرفت نهادیم ز دست يك سر بره جهل فتادیم ز دست

چون كودك خرد بهر جوز و خرما در و گهر ابلهانه دادیم ز دست

(۳۵)

تا خدمت ابناء بشر پیشه ماست آزادی و صلح و سلام اندیشه ماست

آنکس که کند ریشه بیداد و ستم از مزرع ویران جهان تیشه ماست

(۳۶)

چون پرده خون دامن رنگین منست چون رشته کوه بار سنگین منست

آنکس که زدست غم نمی گردد شاد با بی سر و پائی دل غمگین منست

(۳۷)

باغی که در آن آب و هوا روشن نیست
هر دوست که راست گوی و بکرو نبود

هر گل بگر ناک در آن گلشن نیست
در عالم دوستی کم از دشمن نیست

(۳۸)

درد هر کسی چو ما بدین دلت نیست
دولت ز که جاب نفع سرمایه کند

وین دلت بی کرانه بی علت نیست
وقتی که ز فقر نامی از ملت نیست

(۳۹)

هر کس که در این زمانه با فرهنگ است
دلتنگی غنچه در چمن تنها نیست

باطالع برگشته خود در جنگ است
بر هر که نظر کنی چو من دلتنگ است

(۴۰)

در ملک وجود خود نمائی غلط است
بیگانگی آموز که با مسلک راست

در بندگی اظهار خدائی غلط است
با خلق زمانه آشنائی غلط است

(۴۱)

چون موجد آزادی ما قانون است
محکوم زوال کی شود آن ملت

ما محو نمی شویم تا قانون است
در مملکتی که حکم با قانون است

(۴۲)

هر مملکتی در این جهان آباد است
کمتر شود از حادثه ویران و خراب

آبادیش از پرتو عدل و داد است
هر مملکتی که بیشتر آزاد است

(۴۳)

قانون که اصول واجب التعظیم است
گوید که بنای زندگانی بشر

ما را به اطاعتش سر تسلیم است
بر روی قواعد امید و بیم است

(۴۴)

طوفان که ز راستی بعالم عالم است
محبوب از آن بود که حق یا باطل

ویرانه کن بنای جور و ستم است
در مسلک خود همیشه ثابت قدم است

(۴۵)

هر گزدل ماغمین زبیش و کم نیست
اسباب حیات نیست غیر از یکدم

گر بیش و اگر کم دل ما را غم نیست
آن نیز دمی باشد و دیگر دم نیست

(۴۶)

در مسلك ما طريق مطلوب خوشست
كافی نبود برای ما نیت خوب

(۴۷)

دلجوئی مردمان مغلوب خوش است
با نیت خوب کرده خوب خوشست

☆☆☆☆

پیش همه منفعت اگر مطلوب است
سودی که زیان ندارد از بهر عموم

(۴۸)

در نفع چرا این بدو آن يك خوبست
سودیست که جوینده آن محبوبست

☆☆☆☆

آئینه حق نما دل خسته ماست
آنکس که درست حق و باطل بنوشت

(۴۹)

برهان حقیقت دهن بسته ماست
نوڪ قلم و خامه بشکسته ماست

☆☆☆☆

تا عمر بود درستی آئین منست
آزادی و خیر خواهی نوع بشر

(۵۰)

بد خواه کژی مسلك دیرین منست
مقصود و مرام و مسلك و دین منست

☆☆☆☆

در کشور ماکه مهده اندوه و غم است
از هم قدمان خود عقب خواهد ماند

(۵۱)

در آن دل و جان شاد بسیار کم است
هر کس که درین زمانه ثابت قدم است

☆☆☆☆

اکنون که چمن چو چتر کیکاروس است
برخیز به بط کن می چون چشم خروس

(۵۲)

وز سبزه دمن چو خوابگاه طوس است
کز گل در و دشت چون پر طاوس است

☆☆☆☆

امسال بهار جشن می خواران است
از دولت ابرو باد و باران بهار

(۵۳)

اطراف چمن نشیمن یاران است
گل زار شکوفه ریز و گل باران است

☆☆☆☆

هر کس که چو گل در این چمن بکرنک است
دل تنگی غنچه در چمن تنها نیست

با خار پیش باغبان هم سنک است
بر هر که نظر کنی چو من دلتنک است

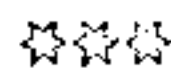
(۵۴)



سعی و عملش اصل خود آرائی تست
سهام تو بقدر فهم و دانائی تست

دنیا که مقر حکفرمائی تست
در پیش مدیر این تجارتخانه

(۵۵)



از دست رهامکن چو من دامن دوست
گر خوارشوی چو خاردر گلشن دوست

یا دوست دشمنند یا دشمن دوست
پرهیز نما ز دوستانی که ز جهل

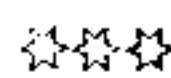
(۵۶)



در ساغر شهد ما شرنگی دگر است
چون بو قلمون باز به رنگی دگر است

هر روز در این خرابه جنگی دگر است
اوضاع سیاست عمومی گویا

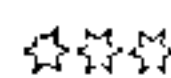
(۵۷)



در کشور ما امید فیروزی نیست
کامروز جهان جهان دیروزی نیست

ای خصم تو را مجال کین توزی نیست
با ما ز در صلح و صفا بیرون آی

(۵۸)



در دست برای سود سرمایه نداشت
پیرامن درستی که پیرایه نداشت

هر کس که بعد دوستی پایه نداشت
از دایره کم نه ای بیک نقطه بگرد

(۵۹)



دارائی دارا و سکندر هیچ است
صد قافله گنج خانه زر هیچ است

با طبع بلند قصر قیصر هیچ است
با خانه بدوشی ببر همت ما

(۶۰)



دنیای ضعیف کش که از حق دور است

حق را بقوی می دهد و معذور است

بیهوده سخن ز حق و باطل چکنی

رو زور بدست آر که حق بازور است



(۶۱)

وین خانه غم سراسرای همه است

دنیا چو یکی خانه و جای همه است

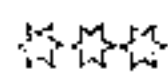
- اینست که عیش و نوش این خانه تمام
(۶۲)
- روزیکه شرار بغض و کین شعله و راست
افسوس من اینست که در آن هنگام
(۶۳)
- عمری بره جنون نشستیم و گذشت
القصه کنار این چمن باخ و واری
(۶۴)
- ما را همه از دو کون يك گوشه بس است
از کشته روزگار و از خرمن ده-ر
(۶۵)
- ای کاهن خود پرست معبود تو کیست
با ناز این از جلوه منما کاین م-رد
(۶۶)
- جز ایزد پاك حاکم ع-ادل نیست
یکبار توان قاتل صد تن را کشت
(۶۷)
- مظلوم کشی ط-ریقه محتشم است
هر سر که با احترام قانون خیم شد
(۶۸)
- عالم همه عابدند و معبود یکی است
بادیده انصاف چو نیکو نگری
(۶۹)
- آن سلسله را که جز خطا باطن نیست
روزی به وثوق شاد و گاه بی بقوام
(۷۰)
- دل خسته ز آزار دل آزاران است
تنبیه و مجازات خیانت کاران
- از بهر یکی نیست برای همه است
و ز آتش فتنه خشک و تر در خطر است
بیچاره تر آن بود که بیچاره تر است
وز ملك خرد برون نشستیم و گذشت
چون لاله میان خون نشستیم و گذشت
در راه طلب عزم متین توشه بس است
یکدانه کفایت است و یکخوشه بس است
وی خائن شوم پست مقصود تو کیست
هر چند که احمد است محمود تو کیست
جز م-وجد خاك قاضی قابل نیست
ز آنرو که مجازات بشر کامل نیست
قانون شکنی پیشه اهل ستم است
در مسلك ارباب قلم محترم است
دنیا همه ساجدند و مسجود یکیست
روحانی و ما را همه مقصود یکیست
کس نیست که بر خطایشان طاعن نیست
القصه که این طایفه بی خائن نیست
جان رنجه ز بیداد ستمکاران است
در جامعه پاداش نکو کاران است

عدلیه

(۷۱)

چشم تو و من پر آب تر از همه است
عدلیه ما خراب تر از همه است

تابخت من و تو خواب تر از همه است
هر چند ادارات خرابند ولیک



(۷۲)

حاکم بجز از اصول اشرافی نیست
صد مدرك و درج در سند کافی نیست

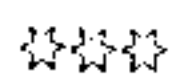
در کشور ما که جنک اصنافی نیست
اینست که بر خطای یکتن ناچار



(۷۳)

دیر آمده زود از مصادر شده است
از جانب آن جسور صادر شده است

منصور که در عدلیه قادر شده است
هشتاد و یک ابلاغ خلاف قانون



مجلس پنجم

(۷۴)

وزرای فروش جان من خرم نیست
از مجلس تاریخی چارم کم نیست

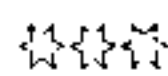
از رای خران دلم دمی بی غم نیست
بل این و کلا مجلس پنجم در وزن



(۸۵)

از بهر فقیر چاره جز زاری نیست
بی شبهه بجز علت بیکاری نیست

تا رسم غنی غیر دل آزاری نیست
این خواری و این ذلت و این فقر عموم



کابینه مشیر الدوله

(۷۶)

ور هست ز جبن قدرت کیفر نیست
گر گوش رئیس الوزرائی کر نیست

ای آنکه تو را گفته ما باور نیست
با منطق و مدرك بشنو ناله ما

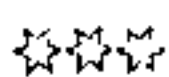


کابینه سردار سپه

(۷۷)

با نفی بلد ناجی امنیت کیست
با ناله زمن شنو که امنیت نیست

بامشت و لگد معنی امنیت چیست
بازور مرا مگو که امنیت هست



کابینه مستوفی الممالک (۷۸)

کابینه ما اگر چه بی تصمیم است
 معبودش مابه دشمنان تسلیم است
 از خادم حال گر امیدی نبود
 از خائن آینده هزاران بیم است

☆☆☆☆ (۷۹)

آن عهد که بسته شد میان من و دوست
 بشکسته شد از فتنه اهریمن و دوست
 دانستم از اول که در این کار آخر
 انگشت نما شوم بر دشمن و دوست

☆☆☆☆ (۸۰)

در موقع سخت می نباید شد سست
 کز عزم شکسته را توان کرد درست
 خورشید و وقتیت رخشان را
 در سایه اتفاق می باید جست

☆☆☆☆ (۸۱)

در مسلك ما که عزت و ذلت نیست
 سلطان و فقیر و کثرت و قلت نیست
 هر کس که بدست خویشتن کار نکرد
 صالح بنمایندگی ملت نیست

☆☆☆☆ (۸۲)

تحکیم اساس بر مؤسس فرض است
 این اصل بهره‌منعم و مفاس فرض است
 بر فرض و کیل هم خطا پیشه بود
 بر جامعه احترام مجلس فرض است

☆☆☆☆ (۸۳)

ای توده که جهل در سرشت من و تو است
 هشدار که گاه زرع و کشت من و تو است
 تا شب پی حق خویش از پامنشین
 برخیز که روز سرنوشت من و تو است

راجع بصندوق آراء (۸۴)

این جعبه زای را چه دین و کیش است
 کز آن دلخوب وزشت در تشویش است
 گردیده چو دنیای دنی این صندوق
 هر يك نفری در آن دوروزی پیش است

☆☆☆☆ (۸۵)

آن جعبه که رای خلق گنجینه اوست
 بی مهری روزگار از کینه اوست
 فرمان سعادت و شقاوت دارد
 این راز نهفته ای که در سینه اوست

(۸۶)

مقصود عموم تابع مقصد تست	ای جعبه که سرنوشت ما در بد تو است
فرداست که خوب و بد زخوب و بد تست	امروز که بیطرف شوی با بد و خوب

(۸۷)

هم روح گداز و هم دل آرا شده ست	صندوقچه ای که جای آرا شده است
این جعبه مگر جنگل مولا شده است	دیو و دودام و وحش و طیر است در آن

(۸۸)

چون دور سپهر بی وفائی فن اوست	این جعبه که آرا همه در دامن اوست
خون دو هزار کشته در گردن اوست	از بسکه باین و آن دهد وعده وصل

(۸۹)

حسرت بحساب قلت و کثرت نیست	دردا که دواي دل بجز حسرت نیست
بد تر ز فشار دوره فترت نیست	گیرم که شود مجلس پنجم هـ م بد

راجع به انتقادی که نسبت به مستشاران آمریکائی نموده است

(۹۰)

و این غوره نارسیده جاوا شده است	این غنچه نوشگفته خوش و اشتهاست
دیـری نگذشته زود آقا شده است	آن را که برای نوکری آوردیم

کابینه مشیرالدوله

(۹۱)

هر چند توقع بشر را حد نیست	هر چند که سیل آرزو را سد نیست
کابینه امروزی ما پر بد نیست	با کم غرضی اگر کنی خوب نظر

(۹۲)

چون خامه ما مرتشی از راشی نیست	چون نامه ما برای کـلاشی نیست
پس حربه ما تهمت و فحاشی نیست	پس پیشه ما رزه در آئی نبود

- (۹۳) ✨ ✨
امروز محصلین ز اعلی تاپست
یعنی که بقحطی زدگان رحم کنید
دارند گل اندر کفو بیرق دردست
ای ملت با عاطفه نوع پرست
- (۹۴) ✨ ✨
با آنکه غنی خزانه دولت نیست
از چیست حقوق و کلا قمچی کش
با آنکه بفقیر میکند دولت زیست
یکدفعه دواسبه آید از صد بدویست
- (۹۵) ✨ ✨
در مملکتی که جنک اصنافی نیست
در جشن بکارگر چرا ره ندهند
آزادی آن منبسط و کافی نیست
اینه مجلس اگر مجلس اشرافی نیست
- (۹۶) ✨ ✨
در مملکتی که نام و آزادی نیست
بهر دل چون آهن آزادی کش
ویرانی آن قابل آبادی نیست
درمان بجز از دشنه پولادی نیست
- (۹۷) ✨ ✨
در کشور ماکه دزدرا واهمه نیست
آنجا که مضار هست بهر همه است
جز گرك شبان برای مشتی رهمه نیست
وانجا که منافعت مال همه نیست
- (۹۸) ✨ ✨
تشکیل جهان ز روی بی انصافی است
یکدسته خود خواه اگر بگذارند
چون دستخوش تجمل اشرافی است
از بهر بشر ثروت دنیا کافی است
- (۹۹) ✨ ✨
آنرا که درستی عمل کیش بود
هر کس که خطاکاری او بیش بود
زان کرده خوب دشمن خویش بود
پیش همه کس درهمه جا پیش بود
- (۱۰۰) ✨ ✨
اوضاع نجومی جو بتقویم آید
کز جانب کابینه امروزی ما
این جمله بر جسته بتنظیم آید
از روز نخست بوی ترمیم آید
- (۱۰۱) ✨ ✨
با خلق خدا شریک غم باید شد
سربار بدوش دوست کم باید شد

در گاه عمل پیش قدم باید شد

خواهی ببری گوی معارف خواهی

(۱۰۲)

در مالیه اختصاص کاری دارد

آنکس که مقام مستشاری دارد

بیش از همه چیز امیدواری دارد

راپورت ورا اگر بدقت خوانی

راجع بنهایشگاه

(۱۰۳)

آنرا بجوان و پیر تزریق کنید

گویم سخنی اگر که تصدیق کنید

از راه خرید جنس تشویق کنید

روزی است که صنعت گرایرانی را

(۱۰۴)

ویرانه ما از ستم آباد نشد

یکدم دل ما غمزدگان شاد نشد

اما چه نتیجه، ملت آزاد نشد

دادند بسی براه آزادی جان

سقوط کابینه قوام السلطنه

(۱۰۵)

با مال هوای نفس خود قانون کرد

آن خودسر مرتجع که دایها خون کرد

از دایره با مشت ولگد بیرون کرد

دیدیکه چسان دست طبیعت او را

(۱۰۶)

از طعنه این و آن مرا باک نبود

از دست تو گر دل ز غمت چاک نبود

گر نقشه دشمنان خطرناک نبود

راز دل دوستان نمی کردم فاش

(۱۰۷)

با مجلس پنجم افتخاری نبود

بر دوره فترت اعتباری نبود

یکذره مرا امیدواری نبود

در فاصله این دو بصد مایوسی

(۱۰۸)

خود خواهی هر دو پر نبود اندک بود

ایکاش من و تورا کمی مدرك بود

این مردم خود پرست را مسلك بود

جای همه نامهای حزبی ایگاش

(۱۰۹) راجع بیباکداشت قوام الدوله و محاکمه او

عنوان مکافات و مجازات کنند

آنانکه اصول را مراعات کنند

در محکمه صالحه اثبات کنند

خوبست خطا کاری بد کاران را

(۱۱۰)

غمناك دل غریب و بومی نکند

عاقل که جز اقدام لزومی نکند

تا تکیه بر افکار عمومی نکند

داند که حکومتی نگردد ثابت

(۱۱۱)

ترغیب اثر چو کرد ترغیب کنند

آنانکه ترا بنخویش ترغیب کنند

در جلسه باتفاق تصویب کنند

اول قدم اختناق آزادی را

(۱۱۲)

نشکفت اگر فرّ هما شوم آید

بس ناله جفد غم در این بوم آید

از چار طرف صدای مظلوم آید

يك لحظه اگر کسی کند باز دو گوش

(۱۱۳)

ناچار نفوذ غیر تقلیل شود

دولت چو بفکر خویش تشکیل شود

بر آن نظر خارجه تحمیل شود

با فکر خودی اگر نگردد تشکیل

(۱۱۴)

از بتکده رندانه جوابم کردند

در کعبه خطا کار خطایم کردند

کانجا بیکی جرعه خرابم کردند

آباد شود کوی خرابات مغان

(۱۱۵)

در کیسه خویشتن زر و سیم کنید

تا چند بجور و ظلم تصمیم کنید

خوبست که عادلانه تقسیم کنید

هره نفعتی که حاصل مملکت است

(۱۱۶)

با بلبل باغ زاغ همسر نشود

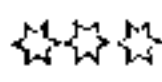
هرگز بهما بوم برابر نشود

این مؤمن سالخورده کافر نشود

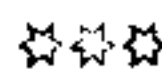
از حمله يك طایفه بی ایمان

راجع بکمه پانی نفت و اختلاف آن با دولت (۱۱۷)

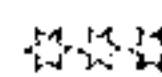
<p>با بطر چهار و پنج ما را بردند بی زحمت و رنج گنج ما را بردند</p>	<p>افسوس که دست رنج ما را بردند ما و تو برنجیم و حریفان زرنک</p>
--	--



<p>یارایت خود سری بر افراخته اند هنگام عمل وظیفه شناخته اند</p>	<p>اینقوم که تا کشور ما تاخته اند با اینهمه هائیهوی ایشان دیدیم</p>
---	---



<p>در حمله شتاب یا درنگی دارید امروز مگر خیال جنگی دارید</p>	<p>ای مجلسیان دگر چه رنگی دارید دیشب زده اید تیغ خود را صیقل</p>
--	--



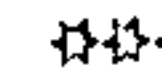
<p>بیگانه خودی یگانه را غیر کند از دست چنین بشر خدا خیر کند</p>	<p>دستی که پرده کعبه را دیر کند بیرون شده ز آستین شهر آشوبی</p>
---	---



<p>یا صاحب زور معنوی باید شد در جامعه بشر قوی باید شد</p>	<p>یا هم-چو ضعیف منزوی باید شد فریاد و فغان و ناله را نیست اثر</p>
---	--



<p>بد عه پای آسمان زمین گیرم کرد ای مرگ بیا که زندگی سیرم کرد</p>	<p>درد و غم خوبان جوان پیرم کرد من ماندم و من با همه بدبختی ها</p>
---	--



<p>بر پرده دریده پرده پوشی نکنید در موقع رای خود فروشی نکنید</p>	<p>ای توده بی صدا خموشی نکنید از م-رتجعین پول بگیرید ولیک</p>
--	---



<p>م-ر چند گران شوی بناچار خرند چون مردم کم فروش بسیار خرند</p>	<p>آنانکه تو را دو سال یکبار خرند ارزان مفروش خویش را ای توده</p>
---	---

- (۱۲۵) ****
گر هادی ما ز جهل گمراه نبود
کابینه نمیشد متزلزل هرگز
گمراهی او در همه افواه نبود
گر (لیدر) خود پسند خودخواه نبود
- (۱۲۶) ****
شادم که دل خراب ترمیم نشد
یک صبح رهین نور امید نگشت
در پیش امید و بیم تسلیم نشد
یک شام غمین ظلمت و بیم نشد
- (۱۲۷) ****
نظار چو قفل جعبه را باز کنند
کم غصه و پرشوق و شغف دانی کیست
از خواندن رأی نغمه آغاز کنند
آن را که فزون از همه آواز کنند
- (۱۲۸) ****
از سنگلج آو ای غم اندوز آید
یک لحظه در آن حوزه اگر بنشیند
بانگ خشنی ولی دل افروز آید
صد مرتبه فریاد جهانسوز آید
- (۱۲۹) ****
از رای شمیران غم دل افزون شد
چون نوبت آراء لواسان گردید
وز جعبه شوم کن جگرها خون شد
فریاد کنان جان ز بدن بیرون شد
- (۱۳۰)
گر درد و غم قدیم تجدید شود
بهر که ز آراء لواسان خراب
یا دوره ارتجاع تمدید شود
آزادی ما یکسره تهدید شود
- (۱۳۱) بمناسبت قتل کلنل محمد تقی خان
روزیکه شهید عشق قربانی شد
در ماتم او عارفو عامی گفتند
آغشته بخون مفخر ایرانی شد
ایام صفر محرم ثانی شد
- (۱۳۲) ****
از سطح افق شعله گلگون آید
یک پرده بسیار مهمی بالاست
وزرنگ شفق ترشح خون آید
تا ز پس این پرده چه بیرون آید

(۱۳۳)

☆.☆

از عدل اگر وکیل توصیف کند
زین بس بخلاف بیشتر جا دارد

زونا مه نگار مدح و تعریف کند
گر پارلمان ادای تکلیف کند

(۱۳۴)

☆☆☆

آننانکه بعدل و دادمفتون گشتند
و آنها که بفرعونى خود بالیدند

تسلیم مقررات قانون گشتند
ناگاه غریق لجه خون گشتند

(۱۳۵)

☆☆☆

آننانکه بتانون شکنى مشغولند
آنروز که اعتماد مجلس شد سلب

پیش و کلا زخوب و بد مسئولند
از شغل وزارت همگی معزولند

(۱۳۶)

☆☆☆☆

دوشینه لوای صلح افراشته شد
اصلاح وزیر جنک با پارلمان

در مزرع دل تخم صفا کاشته شد
نیکو قدمی بود که برداشته شد

(۱۳۷)

☆☆☆☆

چون مرتجعین آت نیرنك شدند
القصه بنام حفظ اسلام ز کفر

آزادی و ارتجاع در جنک شدند
یک دسته ز روی سادگی رنك شدند

(۱۳۸)

☆☆☆☆

آنشینخ که دم ز عام اخفش میزد
دیدم که برای دستمالی موهوم

باساده رخان باده بیغش می زد
بی واسطه قیصریه آتش میزد

(۱۳۹)

☆☆☆☆

صد(۱) مرد چوشیر، عهد و پیمان کردند
شیران گرسنه از پی حفظ شرف

اعلان گرسنگی بزندان کردند
باشور و شرف ترك سرو جان کردند

(۱۴۰)

☆☆☆☆

ما طالب آنکه کار مطلوب کند
ما دوست نداریم نمائیم انکار

خود را بر خوب وزشت محبوب کند
گر دشمن ما هم عمل خوب کند

۱- این رباعی را فرخی بمناسبت موقعیکه عده‌ای از زندانیان در زندان قصر اعتصاب کرده و غذا نمیخوردند در زندان سروده است.

- (۱۴۱) ☆ ☆ ☆
 آنانکه خطای خویش تکمیل کنند
 ای وای به مجلسی که در آن و کلا
 خواهند بما فشار تحمیل کنند
 از روی غرض «فرونت» تشکیل کنند
- (۱۴۲) ☆☆☆
 ابناء جهان که زاده بوالبشرند
 صنف دیگری معاونند آنها را
 آن توده اصل زارع و کارگرند
 باقی همه جمع فرعی و مفت خورند
- (۱۴۳) ☆☆☆
 آن قوم که با عاطفه و انسانند
 چون نیست اصول اقل و اکثر همگی
 با قید اصول بنده احسانند
 در چشم اصول بین ما یکسانند
- (۱۴۴) ☆☆☆
 پولیکه ز خون خلق آماده شود
 افسوس که دسترنج یکمشت فقیر
 صرف بت ساده و بط و باده شود
 چون جمع شود حقوق شهزاده شود
- (۱۴۵) ☆☆☆
 در گاه عمل شتاب می باید کرد
 ای کاش که توده بعد از این میدانست
 جان باخته فتح باب می باید کرد
 کز جنس خود انتخاب می باید کرد
- (۱۴۶) ☆☆☆
 گر مشکل فقر و ثروت آسان گردد
 گر کیست که گشته حارس میش ز جور
 آسوده ز غم توده انسان گردد
 مالک چو نماینده دهقان گردد
- (۱۴۷) ☆☆☆
 یاران ز می غرور، مستی نکنید
 اکنون که شدید «سوسیالیست» ماب
 چون پای دهد دراز دستی نکنید
 خودخواهی و اشراف پرستی نکنید
- (۱۴۸) ☆ ☆ ☆
 هر شر اگر از امور خیریه نبود
 حال علمای خوب کی بود چنین
 خون فقرا و جوه بریه نبود
 گر عالم بد طالب شهریه نبود
- (۱۴۹) ☆ ☆ ☆
 گرسائس ملک با کیامت باشد
 ما بین دو همسایه بیاید ناچار
 دارای درایت و فراست باشد
 مایل بتوازن سیاست باشد

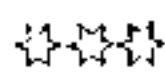
(۱۵۰)



استاد ازل که درس بیداد نداد
ماداد ز بیداد گران بستانیم

جز مسئله داد مرا یاد نداد
گر محکمه داد بما داد نداد

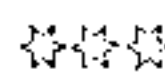
(۱۵۱)



با پاك دلان پاك نهادی باید
یا آنکه زورشکستگی باید مرد

از مختلفین قطع ایادی باید
یا چاره فقر اقتصادی باید

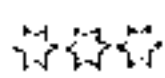
(۱۵۲)



طوفان که طرفدار صفا خواهد بود
گر جنك کند برای حیثیت خویش

معدوم کن جور و جفا خواهد بود
نسبت بعقیده با وفا خواهد بود

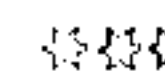
(۱۵۳)



ما را متمولین گدا می خواهند
با بودن این مجلس اشرافی باز

بیچاره و بی برک ونوا میخواهند
یکدسته ستمکار (سنا) میخواهند

(۵۴)



اول ره کار را نشان باید داد
چون کار بعالم جوان نسپاری

در موقع کار امتحان باید داد
پس کار به پیر کاردان باید داد

(۱۵۵)



جمعی ز غنا صاحب افسر باشند
باید که بر آن فزود و از آن يك کاست

يك دسته ز فقر خاك بر سر باشند
تا هر دو برادر و برابر باشند

راجع بوکلای مجلس (۱۵۶)

از مکن ارتجاع بیرون شده اند
امروز نماینده قانون شده اند

آنانکه سوار اسب گلگون شده اند
با آنکه گرو برده بقانون شکنی

کابینه مستوفی الممالک (۱۵۷)

یاکینه دیرینه هویدا نکنید

بی مہری اگر با من شیدا نکنید

- با اینهمه عیب بهتر از مستوفی
(۱۵۸) ❖❖
- بی شبهه در این محیط پیدانکنید
گر دورزمانه اینچنین خواهد بود
بحران اگر امتداد یابد چندی
(۱۵۹) ❖❖
- تا چون من و شانه باد شیدا نشود
کن سعی و عمل پیشه که بیزحمت و رنج
در زلف تو عتمده دلم وا نشود
از بهر کسی گنج مهیا نشود
(۱۶۰) ...
- بس هم نفسان نرد غلط باخته اند
با آن همه امتحان هنوز اینمردم
یک جامعه را بشبهه انداخته اند
ما را به ثبات عزم نشناخته اند
(۱۶۱) ❖❖
- ای دوده جم قیام یکباره کنید
زنجیر اسارتی که در پای شماست
بیچارگی عموم را چاره کنید
خوبست بدست خوبستن پاره کنید
(۱۶۲) ❖❖
- آنانکه پیا بنای هستی دارند
چون منفعت از برایشان بیشتر است
بر مال وطن درازد دستی دارند
بیش از دیگران وطن پرستی دارند
(۱۶۳) ❖❖
- دردا که جهان بما دل شاد نداد
ای داد که آسمان ز پیدادگری
جز درس غم و محن بما یاد نداد
با اینهمه داد ما بما داد نداد
(۱۶۴) ❖❖
- این پول که صاحبان القاب خورند
تا کی عرق جبین یک هلت را
خون دل ماست چون می ناب خورند
بگرفته و قطره قطره چون آب خورند
(۱۶۵) ❖❖
- گر شیخ ریا رند قدح نوش نبود
یک شمه ز بی مهری او میگفتم
گر شهنه شهر مست و مدهوش نبود
گر مهر مرا بر لب خاموش نبود
(۱۶۶) ...
- آنانکه لوای فقر افراخته اند
یکباره سوی ملک فنا تاخته اند

- بیچاره و چاره ساز خلقند تمام
(۱۶۷)
- ...
یکدم دل من ز غصه آسوده نشد
ایندامن پاک چاک چاکم هرگز
(۱۶۸)
- ...
تا جرئت و پشتکار توأم نشود
گیرم نشد این بنای ویران آباد
(۱۶۹)
- ...
هر سر که پیای خم می سوده نشد
هر دامن پاکی که بمی شد رنگین
(۱۷۰)
- ...
آخر دل من ز غصه خون خواهد شد
با این افق تیره خدا داند و بس
(۱۷۱)
- ...
گفتی دل خون کرده عوض خواهد شد
با رنگ سیاستی که من می بینم
(۱۷۲)
- ...
از دیده سر آورده عوض خواهد شد
یکباردگر پرده عوض خواهد شد
- ...
در راه محبت امتحان باید داد
یک مرتبه هم عمل نشان باید داد
(۱۷۳)
- ...
بلبل غم دل بگل چو من می گوید
هر کس بزبان خود سخن می گوید
(۱۷۴)
- ...
همراهی شیخ و شاب میباید کرد
مرد عمل انتخاب میباید کرد
(۱۷۵)
- ...
با چاره درد فقرا باید کرد
یک کار هم از بهر خدا باید کرد

- (۱۷۶) ☆ ☆ ☆
اسرار سراچه کهن تازه نبود
غوغای حیات غیر آوازه نبود
این جامه زندگی که خیاط ازل
از بهر من و تو دوخت اندازه نبود
- (۱۷۷) ☆ ☆ ☆
هر چند افق زمانه روشن نبود
تکلیف جهانیان معین نبود
در قرن طلایی نکند آدم روی
در مملکتی که راه آهن نبود
- (۱۷۸) ☆ ☆ ☆
دیشب که به پای دل مرا سلسله بود
از دست سرزلف تو ما را گله بود
چون موی تو عاقبت پریشانم کرد
هوئی که میان من و دل فاصله بود
- (۱۷۹) ☆ ☆ ☆
در کعبه برهمنی نمی باید کرد
تا کار بدوستی میسر گردد
ی زور تهمت‌نی نمی باید کرد
اقدام بدشمنی نمی باید کرد
- (۱۸۰) ☆ ☆ ☆
رسم وره مستوفی اگر خوب نبود
نزد همه کس اینهمه محبوب نبود
هنگام زمامداری او نباید
از داخله و خارجه مرعوب نبود
- (۱۸۱) ☆ ☆ ☆
روزیکه دل غمزده را شادی بود
ز آن پیش که برزگر شود خانه خراب
دل شادیم از پرتو آزادی بود
از گنج در این خرابه آبادی بود
- (۱۸۲) ☆ ☆ ☆
این خانه دگر چونی نوائی دارد
یکسان نبود وضع سیاست دایم
وزراز درون بسر هوائی دارد
هر روز سیاست اقتضائی دارد
- (۱۸۳) ☆ ☆ ☆
هر خانه که شادیش بجزغم نبود
نقش در و دیوار ندارد حاصل
ویرانی آن خرابه پر کم نبود
از بهر عمارتی که محکم نبود
- (۱۸۴) ☆ ☆ ☆
در راستی آنکه بی کم و کاست بود
دانی زچه سرو سرفراز است پیاغ
سر سبز و سرافراز بهرجاست بود
از آنکه بلند همت و راست بود
- (۱۸۵) ☆ ☆ ☆
هر گل که زیگرنگی خود بودارد
روزی بیچمن اگر در آیم چو هزار
در باغ هزار تهنیت گو دارد
من بو نکنم گلی که صدرو دارد

(۱۸۶)

...

پس پیش و زیر و شه ز طوفان گله کرد
امروز رو است شکوه از داخله کرد

وستال (۱) بی دفاع دل یکداه کرد
دیروز فغان ما اگر از خارجه بود

(۱۸۷)

...

وز حرص دول مدام در غائله اند
کانها همه رهنان این قافله اند

ابناء بشر جمله زیک عائله اند
از آرزوی دول الحذر ای اهل جهان

(۱۸۸)

...

دیروز قرار با اجانب بستند
امروز نمائنده مات هستند

آنانکه پریر قلب ما را خستند
دوشینه یگانه عضو دولت بودند

(۱۸۹)

...

با فقر و غنا قطع دعاوی نشود
تا قیمت اوقات مساوی نشود

زوت سبب وحی سماوی نشود
هر گز نشود بین بشر ختم نزاع

(۱۹۰)

...

با کوشش مستشار ما باید کرد
او را به وظیفه آشنا باید کرد

گر درد عموم را دوا باید کرد
اما ز ره پند و نصیحت گاهی

(۱۹۱)

...

یغمای دل و غارت دینم کردند
نا کرده نگه گوشه نشینم کردند

شادم که پری رخان غمینم کردند
چوق خال سیاه گوشه ابرو خویش

(۱۹۲)

...

بر مردم بی برك و نوا رحم کنید
یر حالت او بهر خدا رحم کنید

ای دسته پا بند هوا رحم کنید
مستاجر اگر بنده مزدور شماست

(۱۹۳)

...

آشوب صلا بر ملل شرق زند
افتاده و داد از خطر غرق زند

بر بام فلک بیرق کین برق زند
در لجه خون فرشته صالح و صفا

(۱۹۴)

...

خشم تو پلنك كینه توی دارد
پرهیز از آن ناله که سوزی دارد

چشم تو خد نك سینه دوی دارد
هر چند بود دل تو چون آهن سخت

(۱۹۵)

...

مسکین زغنی این همه دل تنك نبود

ای کاش که جز رنگ صفارنك نبود

- در بین بشر صلح و صفا داشت دوام
(۱۹۶)
- ...
سرمایه اگر مسبب جنگ نبود
- هر کس که بدل چو لاله داغی دارد
(۱۹۷)
- ...
کی میل گل و گردش باغی دارد
خوش آنکه بفصل گل دماغی دارد
- هر رأی که با دادن سیم آوردند
(۱۹۸)
- ...
صندوق لواسان چو بسی بود علیل
- هر جا سخن از سیم و زر ناب رود
(۱۹۹)
- ...
ای کانی که این جزیره آتش خیز
- جان چند گهی گوشه نشین خواهد بود
(۲۰۰)
- ...
گر طول کشد دوره فترت چندی
- در مسلک مالکی مالک سالک شد
(۲۰۱)
- ...
آورد فشار چون بمستأجر خویش
- دل زمزمه های انقلابی دارد
(۲۰۲)
- ...
گوید که ز چیست مستشار بلدی
- گرما و تو را دفع اعادی باید
(۲۰۳)
- ...
با خصم قوی بحالت صلح و صفا
- آنرا که نفوذ و اقتدارات بود
(۲۰۴)
- ...
از چیست ندانست که بدبختی ما
- چون عیش و غم زمانه قسمت کردند
شیخ و شه و شهنه عیش و نوش همه را
- ...
در دست تمام اختیارات بود
یکسر ز خرابی ادارات بود
- ...
ما را غم بیکرانه قسمت کردند
بردند و برادرانه قسمت کردند

- (۲۰۵) ...
- سرمایه اغنیا اگر کار کند
جانم بفدای دست خون آلودی
(۲۰۶)
- ... کابینه مستوفی الممالک منظورش بوده
- گویند که کابینه چو تشکیل شود
ما نیز همه سهم خود منتظریم
(۲۰۷)
- ... دیروز باغیار مدد کار شدند
امروز بروز ما گرفتار شدند
- آنانکه پریر باعدو یار شدند
آماده چو کردند سیه روزی ما
(۲۰۸)
- ... يك لحظه دهان بسته ام وامیشد
بی پرده میان خلق رسوا میشد
- ای کاش مرا ناطقه گویا می شد
تا این دل سودا زده پرده نشین
(۲۰۹)
- ... بی چیز و گداز پیر و برنا گشتند
کز فقر عمومی همه بی پا گشتند
- تجار ز فقر نا شکبیا گشتند
دیگر چه نمر ز دستیگری وقتی
(۲۱۰)
- ... دین شیوه کهنه رارها باید کرد
ما را بوظیفه آشنا باید کرد
- فکر نوی از برای ما باید کرد
بازور مجازات و فشار قانون
(۲۱۱)
- ... یا پند معاندین خود گوش کند
هر خوب و بدی دید فراموش کند
- ملت چو شراب بیخودی نوش کند
هر عیب و هنر دید نمی آرد یاد
(۲۱۲)
- ... بیگانه ره نفع و ضرر می بندد
کی دوست بروی دوست در می بندد
- دشمن پی دشمنی کمر می بندد
گر دعوی دوستی کند دولت روس
(۲۱۳)
- ... افکار عموم شاد و خرسند شوند
باید بلدی به آبرومند شود
- گر رشته سعی و کار پیوند شود
با بودجه کافی و جدیت ما

- (۲۱۴) ایکنی بشهر شهنه را زور نبود
... ملت ز فشار ظلم مقهور نبود
گر نامه ما اسیر سانسور نبود
- (۲۱۵) دیروز توانگری زرا اندوخته بود
... چون شمع ز سر تا بقدم سوخته بود
امروز بچشم عبرتش چون دیدم
- (۲۱۶) آنروز که در ارض وسما هیچ نبود
... آنروز که نام (رهنما) هیچ نبود
ما راه و طریق عرفان بودیم
- (۲۱۷) آزادی اگر تیول یکدسته نبود
... ملت ز دوسر چو مرغ پابسته نبود
از ماهی بر جسته نمیرفت سخن
- (۲۱۸) فکری که سقیم گشت سالم نشود
... آن خائن خود پرست خادم نشود
گر داد کنی و گر نمائی فریاد
- (۲۱۹) آن سلسله که از امیران هستند
... معمار در اینسرای ویران هستند
از چیست که با ثروت هنگفت مدام
- (۲۲۰) آنانکه زخون دودست رنگین کردند
... آن قوم که انقلاب خونین کردند
دارند در انظار ملل حق حیات
- (۲۲۱) طوفان که ز توقیف برون می آید
... جان در تن ارباب جنون می آید
زین سرخ کلیشه کن حذر ای خائن
- (۲۲۲) آن میر که جا در اطلس وقایع کرد
... در جامعه خوش نامی خود را کم کرد
دانی که بود بچشم مردم محبوب
- (۲۲۳) از چیست که باد فتنه انگیخته آید
... هر کس که نگاهداری از مردم کرد
وین رشته اتحاد بگسیخته آید

ای دسته کهنه کار افسونگر رند	☆ ☆ ☆	گویا که دگر طرح نوی ریخته آید
(۲۲۴)		
هرگز دل من شکایت ازغم نکند	☆ ☆ ☆	شادی ز مسرت دمام نکند
دانی که بود مرد هنرپیشه راست	☆ ☆ ☆	آنکس که ز بارغم کمر خم نکند
(۲۲۵)		
گر بر دل ما گرد ملالت باشد	☆ ☆ ☆	لازم تر از آن بسط عدالت باشد
قانون مهر - اجرت بود لازم لیک	☆ ☆ ☆	لازم تر از آن بسط عدالت باشد
(۲۲۶)		
این چرخ برین که سرفرازی دارد	☆ ☆ ☆	بر جنس بشر دست درازی دارد
با پرده دلفریب بر نقش و نگار	☆ ☆ ☆	یک لحظه دو صد هزار بازی دارد
(۲۲۷)		
در کشور دیگران که بیداری بود	☆ ☆ ☆	از علم چو سیل معرفت جاری بود
تعلیم عمومی و نظام اجباری	☆ ☆ ☆	این هر دو اصول مملکت داری بود
(۲۲۸)		
دانی که دل غمزده چون خواهد شد	☆ ☆ ☆	با تابسر از دست تو خون خواهد شد
و آن خون شده قطره قطره در شام فراق	☆ ☆ ☆	از روزنه دیده برون خواهد شد
(۲۲۹)		
ای کاش که راز دل مبرهن می شد	☆ ☆ ☆	مقصود و مرام ما معین می شد
هر گونه سیاستی که دارد دولت	☆ ☆ ☆	تا حد لزوم صاف و روشن میشد
(۲۳۰)		
عدلیه که داد باید از داد کند	☆ ☆ ☆	از چیست که جای داد بیداد کند
ای داد که از عدلیه منصوری	☆ ☆ ☆	بر هر که نظر بیفکنی داد کند
(۲۳۱)		
گر عامل جور حاکم ما نشود	☆ ☆ ☆	در عدلیه ظلم حکم فرما نشود
حکمی که بود بر له یکمشت ضعیف	☆ ☆ ☆	تا دست قوی قویست اجرا نشود
(۲۳۲)		
خوش باش که ارباب یقین شک نکنند		از لوح ضمیر نام حق حک نکنند
اثبات گناهان خطا کلان را		در محکمه بی منطق و مدرک نکنند

عدلیه